



درس سوم

پسر گلم متن را بخوان و جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کن.

به هر حال، با رسیدن..... طیب بزرگ شهر..... داد تا آن ها را در چند..... شهر از شاخه ی

..... آویزان کنند. همه از این طیب شگفت زده شدند، اما طیب..... داد : ((اکنون همه به

..... برگردید. چند روز به شما خواهم گفت بهترین برای ساختن کجاست)). پس از چند

روز، طیب شهر را..... خود فرا خواند و به آن ها گفت : ((بگوئید گوشت را بیاورند.

درس چهارم



آموخته - سرمایه ی - فرزند - آرامی - تجربه - استفاده - پرمهری - امروز - می اندیشید -
دل - گوش - خود - بزرگ - معمولا - سه - انسانها - ویژگی - مال - زندگی - راحت - بلاها
- مراقبت .

بازرگانی بود که..... فراوانی داشت. او مردی..... بود و از حوادث روزگار، بسیار چیزها..... بود. سال ها گذشت و بازرگان

صاحب چند شد. زندگی خوب و داشت و به آینده ی فرزندان خود

فرزندان هم در کنار مادر و پدر، فضای گرم و داشتند.

روزی پدر، فرزندان را گرد جمع کرد و گفت : ((..... می خواهم به شما چیزی بگویم، می خواهد خوب به آن

..... بدهید و در آینده از آن کنید)).

بعد سخنان خود را این گونه ادامه داد : (ای فرزندان، مردم برای رسیدن به این چیز تلاش می کنند : زندگی

.....، مقام و پاداش نیک آخرت.

اما بچه های خوبم زمانی به این سه چیز می رسند که چند..... را در..... خود به کار گیرند:

-اندوختن از راه پسندیده و تلاش برای از آن.

..... به دیگران.

محافظة از خود در برابر..... .